

پریماکوف، پدر خوانده سیاست خارجی پوتین

هادی زمانی

مه ۲۰۲۲

www.hadizamani.com

جنگ اوکراین، همچون مداخله نظامی روسیه در سوریه، گامی در اجرای دکترین پریماکوف است که شالوده سیاست خارجی حکومت پوتین را تشکیل می‌دهد.

دکترین پریماکوف

فروپاشی شوروی به نظم دو قطبی که برای چند دهه پی در پی بر جهان حاکم بود پایان داد و به این ترتیب جهان وارد یک نظم تک قطبی جدید به رهبری ایالات متحده آمریکا شد. دکترین پریماکوف پاسخ روسیه برای مقابله با نظم جهانی جدید به منظور بازسازی قدرت روسیه است. استراتژی این دکترین تبدیل نظم تک قطبی جدید به یک نظم چند قطبی و بهره‌برداری از ضعف‌های درونی آن برای تامین هدف نهایی، یعنی بازسازی قدرت روسیه است.

پریماکوف کیست؟

وگنی ماکسیموویچ پریماکوف در اکتبر ۱۹۲۹ در شهر کیف به دنیا آمد و در شهر تفلیس بزرگ شد. وی در سال ۱۹۵۳ به عنوان کارشناس کشورهای عربی از انستیتو خاورشناسی روسیه فارغ التحصیل شد. سپس دوره کارشناسی ارشد را در رشته اقتصاد در دانشگاه مسکو به پایان رساند. در سال ۱۹۵۶ به کار خبرنگاری در رادیو و تلویزیون دولتی و سپس در روزنامه پرودا پرداخت. در چهل سالگی، پس از اخذ درجه دکترا، به سمت معاونت رئیس انستیتوی اقتصاد جهانی و روابط بین‌الملل برگزیده شد.

پریماکوف در سال ۱۹۸۹، با پذیرش ریاست مجلس شوروی، وارد عرصه سیاست شد. در سال ۱۹۹۰ وی عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه به رهبری گورباچوف بود. در سال ۱۹۹۱ به معاونت سازمان کاگ ب رسید. پس از تشکیل فدراسیون روسیه به عنوان وزیر اطلاعات منصوب شد و تا سال ۱۹۹۶ در این مقام باقی ماند. پریماکوف در سال ۱۹۹۶ وزیر خارجه روسیه شد و از سال ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ نخست وزیر روسیه بود.

پریماکوف در ۲۶ ژوئن ۲۰۱۵ پس از یک دوره طولانی بیماری در مسکو درگذشت. اما دکترین وی همچنان شالوده سیاست خارجی فدراسیون روسیه است. پریماکوف به پوتین بسیار نزدیک بود و بسیاری وی را پدر خوانده سیاست خارجی پوتین میدانند.

ستون پایه‌های دکترین پریماکوف

دکترین پریماکوف دارای سه پایه اصلی است که آنها را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. روسیه باید بر این موضوع پافشاری کند که جمهوری‌های برخاسته از فروپاشی شوروی حوزه نفوذ روسیه هستند. تا حد ممکن برای ادغام آنها بکوشد و این امر را سازماندهی و رهبری کند. همچنین، به تدریج حوزه نفوذ خود را به آسیای مرکزی و خاورمیانه گسترش دهد.
۲. روسیه می‌بایست همه تلاش خود را بکار گیرد تا از گسترش ناتو جلوگیری کند و نهادها و سازمان‌های ترانس اتلانتیک (transatlantic) را که تحت رهبری ایالات متحده آمریکا قرار دارند تضعیف کند.
۳. روسیه باید به دنبال ساختن یک نظم جهانی چند قطبی باشد که در آن مجموعه‌ای از کشورهای قوی بتوانند قدرت ایالات متحده آمریکا را محدود و خنثی سازند. در این راستا، باید از رقابت دست تنها با آمریکا خودداری کند و تلاش کند تا قدرت آمریکا را از طریق همکاری تنگاتنگ با چین و هندوستان محدود سازد. همچنین، سایر کشورها را تا حد ممکن در یک فضای خاکستری و در تنش با آمریکا نگاه دارد و حق وتوی خود را در شورای امنیت برای پیشبرد این اهداف بکار گیرد.

مبنای اولیه دکترین پریماکوف در سال ۱۹۹۶ زمانی که پریماکوف وزیر خارجه روسیه بود تدوین شد. این دکترین یک تحول کیفی در سیاست خارجی روسیه بود. سیاستی را که روسیه تا پیش از این دنبال میکرد، می‌توان تحت عنوان «روسیه شریک استراتژیک آمریکا» خلاصه کرد، که ابتدا توسط گورباچف تدوین و به اجرا گذاشته شد. دکترین پریماکوف سیاست خارجی روسیه را از مسیر «روسیه متحد آمریکا» خارج ساخت و آن را در مسیر دیگری قرار داد که در برابر منافع آمریکا حرکت می‌کند.

تغییر شرایط

به لحاظ نظری دکترین پریماکوف چرخشی جدی در سیاست خارجی روسیه بود. اما به دلیل وضع بد اقتصادی و بحران‌های ناشی از فروپاشی شوروی، تا حدود سال ۲۰۰۷ روسیه عملاً در شرایطی نبود که بتواند دکترین پریماکوف را به اجرا بگذارد. افزون بر این، واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله متعاقب به افغانستان فضای همکاری استراتژیک بین آمریکا و روسیه را تقویت کرده بود.

اما چهار عامل این وضعیت را دگرگون ساخت:

۱. رشد گرایش‌های ناسیونالیستی که در اثر سرخوردگی و نارضایتی شدید مردم روسیه در دوره یلتسین پدید آمده بود.
۲. بهبود وضعیت اقتصادی روسیه در دوره پوتین که دست وی را برای بازسازی ارتش روسیه و تغییر سیاست خارجی روسیه برای مهار و عقب راندن پیشروی‌های آمریکا باز کرد.
۳. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ که با مخالفت بسیاری از کشورها از جمله متحدین اروپایی و عرب آمریکا مواجه شد و ضعف‌های نظام تک قطبی جدید و ظرفیت آن برای خارج شدن از تعادل را آشکار ساخت.
۴. اقدام آمریکا در سال ۲۰۰۸ برای ساختن سیستم دفاع موشکی در لهستان و چک و به دنبال آن نشان دادن چراغ سبز به گرجستان و اوکراین برای پیوستن به ناتو.

مجموعه این عوامل فضای مناسبی برای فعال سازی دکترین پریماکوف به وجود آورد.

نقش گراسیموف

در سال ۲۰۱۳ ژنرال گراسیموف، رئیس ستاد کل روسیه، استراتژی جنگ ترکیبی (hybrid warfare) معروف به دکترین گراسیموف را تدوین کرد. بنا بر این دکترین، استراتژی و برنامه جنگ میبایست برای کل ماشین دولت تدوین شود و همه بخش‌های دولت را در بر گیرد، بطوری که همه بخش‌ها در خدمت اجرای آن باشند. استراتژی گراسیموف ترکیبی از ابزارهای قدرت نظامی (قدرت سخت) و قدرت نرم برای کاربرد در بخش‌های مختلف دولت است که مرزهای بین جنگ و صلح را در هم می‌آمیزد و یک وضعیت رویارویی دائمی به وجود می‌آورد.

در این استراتژی تقویت قدرت نظامی شرط ضروری برای کاربرد موثر ابزار قدرت نرم است. قدرت نظامی به نوبه خود متکی به تقویت توانایی هسته‌ای است که تضمین نهایی امنیت و استقلال ملی روسیه است. این شامل توسعه تسلیحات هسته‌ای تاکتیکی نیز میشود که ضعف روسیه در زمینه سلاح‌های متعارف را جبران می‌کند.

قدرت نرم شامل مجموعه گسترده‌ای از تدابیری می‌شود که علیه نیروی متخاصم بکار برده می‌شوند، مانند تشدید تنش‌های قومی، استفاده از گروه‌های نیابتی، حملات سایبری، استفاده از اطلاعات و ضد اطلاعات برای تاثیرگذاری بر افکار عمومی، تقویت و تشدید شکاف‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، حمایت از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی رادیکال، نفوذ در احزاب و سازمان‌های سیاسی، خرید سیاستمداران، مداخله در روند انتخابات و غیره. ابزار نرم هنگامی بکار برده میشوند که استفاده از قدرت نظامی پرهزینه و پر ریسک باشد. اما قدرت نظامی همواره در صحنه، پشت سر قدرت نرم حضور دارد.

دکترین گراسیموف در واقع یک دکترین به معنی دقیق کلمه نیست، بلکه مجموعه‌ای از تدابیر برای عملیاتی کردن دکترین پریماکوف است که به سمت خوانشی رادیکال از دکترین پریماکوف تمایل دارد. استراتژی پریماکوف - گراسیموف از سال ۲۰۱۴ تا کنون مبنای سیاست خارجی روسیه بوده است.

مرحله نخست - ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۲

مرحله نخست اجرای سیستماتیک دکترین پریماکوف در سال ۲۰۰۸ آغاز شد و تا پایان ۲۰۲۱ ادامه یافت.

در سال ۲۰۰۸، روسیه به گرجستان حمله کرد و کنترل اوستیای جنوبی و آبخازیا را از دست تفلیس خارج کرد. در این مناطق جدایی‌طلبانی که از حمایت مسکو برخوردار بودند اعلام استقلال کردند.

به دنبال تجربه گرجستان، روسیه به بازسازی و نوسازی ارتش خود پرداخت و اصلاحات گسترده‌ای را در ساختار و مدیریت آن به اجرا گذاشت تا آن را کارآمد و به روز سازد.

در سال ۲۰۱۴، پس از آنکه اوکراینی‌های مخالف دولت وقت اوکراین موفق شدند با حمایت غرب و ویکتور یانوکویچ، رئیس‌جمهور طرفدار مسکو را ساقط کنند، مسکو بخش‌هایی از استان‌های دونتسک و لوهانسک را از اوکراین جدا کرد و شبه‌جزیره کریمه را به خاک خود ضمیمه کرد.

در سال ۲۰۱۵ روسیه نیروی نظامی خود را برای دفاع از رژیم اسد به سوریه اعزام کرد. هدف این اقدام کاملاً روشن بود. جلوگیری از به قدرت رسیدن یک دولت طرفدار آمریکا در سوریه، عقب راندن و محدود ساختن قدرت آمریکا در خاورمیانه و استفاده از سوریه به عنوان یک سکوی پرش برای تثبیت قدرت روسیه به عنوان نیروی تعیین کننده خاورمیانه. این اقدام روسیه یک ریسک محاسبه شده بود که توانست با هزینه و ریسک نسبتاً کمی، دست آوردهای قابل توجهی برای روسیه به ارمغان آورد. گرچه هزینه آن برای نیروهای دموکرات و آزادی‌خواه سوریه بسیار سنگین بود.

موفقیت روسیه در سوریه به این کشور امکان داد تا نفوذ خود را در خاورمیانه به میزان چشمگیری گسترش دهد و پایه‌های قدرت آمریکا را در منطقه تضعیف کند. این سیاست در جبهه‌های متعددی به اجرا گذاشته شده است. از تضعیف رابطه آمریکا با ترکیه، عربستان سعودی و قطر گرفته، تا فروش تسلیحات نظامی به کشورهای منطقه، تاسیس اوپک پلاس (OPEC+) برای تنظیم تولید و افزایش قیمت نفت، تقویت مناسبات تجاری با منطقه و ایفای نقش تعیین کننده در مناقشه هسته‌ای ایران.

در سایه این تحولات، روسیه از طریق اقداماتی مانند ایجاد پایگاه نظامی در سودان، گسترش مداخله نظامی در لیبی و قرار داد فروش تسلیحات پیشرفته نظامی به مصر، دامنه نفوذ خود در آفریقا را نیز گسترش داده است.

روسیه توانسته است در آسیای مرکزی نیز موقعیت خود را تقویت کند. روسیه در سه کشور منطقه دارای زیرساخت‌های نظامی قابل توجهی است و ۶۲ درصد از کل بازار تسلیحات نظامی منطقه را در اختیار دارد.

چین و روسیه در دهه اخیر به صورت فزاینده‌ای به هم نزدیک شده‌اند. از زمانی که تحریم‌ها علیه مسکو در سال ۲۰۱۴، پس از الحاق کریمه به خاک روسیه اعمال شد، تجارت دو جانبه دو کشور بیش از ۵۰ درصد افزایش یافته است و چین به بزرگترین مقصد صادرات روسیه تبدیل شده است. دو طرف به دنبال آن هستند تا تجارت دو جانبه خود را تا رقم ۲۵۰ میلیارد دلار در سال افزایش دهند. چند هفته قبل از حمله به اوکراین، چین و روسیه شراکت استراتژیک «بدون محدودیت» را اعلام کردند. صادرات نفت و گاز روسیه به چین به طور پیوسته افزایش یافته است. روسیه دومین تامین کننده بزرگ نفت چین پس از عربستان سعودی است. بانک‌های دولتی چین به روسیه کمک کرده‌اند تا زیرساخت‌ها و پروژه‌های نفت و گاز خود را تامین مالی کند. در سال ۲۰۱۰ چین و روسیه اقدام به استفاده از ارزهای خود برای تسویه تجارت دو جانبه کردند و نخستین خط سوآپ ارزی خود را در سال ۲۰۱۴ افتتاح کردند. در دو دهه گذشته عملکرد چین و روسیه در سازمان ملل و سایر سازمان‌های جهانی به شدت و به صورت فزاینده‌ای هماهنگ شده است بطوری که در بسیاری از موارد مواضع مشترک اتخاذ می‌کنند و مواضع ائتلاف غرب را خنثی می‌سازند.

همزمان، هند نیز به شریک تجاری مهمی برای روسیه تبدیل شده است. افزایش همکاری اقتصادی و تجاری بین این دو کشور یک اولویت کلیدی برای رهبران سیاسی هر دو کشور عنوان شده است. طبق اعلام دولت هند، قرار است تا سال ۲۰۲۵ سرمایه‌گذاری دو جانبه هند و روسیه به ۵۰ میلیارد دلار و تجارت دو جانبه به ۳۰ میلیارد دلار افزایش یابد. در سال ۲۰۱۵ هند به عضویت سازمان همکاری شانگهای پذیرفته شد و تلاش روسیه برای ایجاد مثلث روسیه-چین-هندوستان، برای مقابله با قدرت آمریکا، وارد مرحله کیفی جدیدی شد.

از سال ۲۰۱۴ اقدام‌های روسیه برای حملات سایبری علیه موسسات غربی، استفاده از رسانه‌های جمعی برای دستکاری در افکار عمومی غرب، نفوذ در احزاب و فعالیت‌های سیاسی آن‌ها، مانند مداخله در انتخابات آمریکا و بریتانیا، به میزان چشمگیری افزایش یافته است.

مرحله دوم، جنگ اوکراین

با تجاوز نظامی روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، استراتژی پریماکوف - گراسیموف وارد مرحله دوم خود شده است که بسیار پر ریسکتر و خطرناکتر می‌باشد.

تا پیش از این مرحله، روسیه در اجرای استراتژی پریماکوف - گراسیموف نسبتاً محافظه‌کارانه و حساب شده عمل می‌کرد و از پذیرش ریسک‌های سنگین دوری می‌جست. گرجستان برای روسیه هدفی آسان بود. به لحاظ جغرافیایی گرجستان در نزدیکی روسیه قرار داشت و ارتش آن در مقایسه با ارتش روسیه بسیار کوچک و ضعیف بود.

حتی اشغال کریمه در سال ۲۰۱۴ نیز به لحاظ نظامی یک اقدام نسبتاً کم ریسک بود. گرچه ارتش اوکراین از ارتش گرجستان بزرگتر بود، اما توانایی مقابله با روسیه را نداشت. افزون بر این روسیه از پشتیبانی یک جمعیت بزرگ روس تبار اوکراینی و قدرت قابل توجه گروه‌های نیابتی خود در این کشور بهره‌مند بود.

مداخله روسیه در سوریه در سال ۲۰۱۵ نیز نسبتاً کم ریسک بود. زیرا رئیس‌جمهور اوپاما اعلام کرده بود که مداخله آمریکا در سوریه به مبارزه علیه دولت اسلامی (IS) محدود خواهد بود و از این حد فراتر نخواهد رفت. افزون بر این، مداخله نظامی روسیه عمدتاً متکی بر نیروی هوایی بود و برای نیروی انسانی ارتش روسیه مخاطرات اندکی در بر داشت.

اما با حمله به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، روسیه در واقع به جهان اعلام کرد که برای پیشبرد سیاست خارجی خود آماده پذیرش ریسک‌های بسیار سنگین‌تر و پرهزینه‌تر است. پس از اشغال کریمه در سال ۲۰۱۴، ارتش اوکراین با کمک غرب به میزان قابل توجهی بازسازی و تقویت شده بود. همچنین، اشغال کریمه افکار عمومی جهان را به شدت علیه روسیه برانگیخته بود. اقدامات روسیه برای دستکاری در افکار عمومی غرب و مداخلات آن در انتخابات آمریکا و بریتانیا نیز افکار عمومی غرب را علیه روسیه بسیج کرده بود. در چنین شرایطی، کاملاً روشن بود که تجاوز نظامی روسیه به اوکراین این بار با واکنش بسیار شدید غرب مواجه خواهد شد.

ضعف‌های استراتژی پریماکوف - گراسیموف

مداخله نظامی روسیه در سوریه در سال ۲۰۱۵ و حمله نظامی آن به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ ضعف‌ها و محدودیت‌های استراتژی پریماکوف - گراسیموف را آشکار ساخت. قدرت نظامی و توان اقتصادی روسیه به اندازه کافی قوی نیست تا روسیه بتواند به خواست‌های خود تماماً جامه عمل بپوشاند. در سوریه، روسیه نتوانست به آن نوع صلحی که مد نظرش بود دست یابد و فاقد منابع اقتصادی و نظامی لازم بود تا بتواند خود را به قدرت هژمون خاورمیانه تبدیل کند. جنگ اوکراین این ضعف‌ها و محدودیت‌ها را با صراحت و شدت بسیار بیشتری آشکار ساخته است.

در جامعه روسیه، در رابطه با سیاست خارجی دو گرایش متفاوت وجود دارد که می‌توانند با یکدیگر در تنش قرار بگیرند. از یکسو، جامعه روسیه خواهان بازسازی اقتدار جهانی روسیه است. از سوی دیگر، با توجه به تجربه تاریخی شوروی، از این هراس دارد که روسیه دوباره در دام یک مسابقه تسلیحاتی بیافتد و آماده نیست بخش بزرگی از منابع اقتصادی خود را صرف بلند پروازی‌های نظامی کند. ایجاد یک تعادل موثر بین این دو گرایش نا همخوان یکی از چالش‌های دشوار استراتژی پریماکوف - گراسیموف است.

تا پیش از جنگ اوکراین، سیاست خارجی روسیه، با خودداری از اقدامات بسیار پر هزینه و پر ریسک، توانسته بود بین این دو گرایش تعادلی مورد قبول جامعه روسیه برقرار سازد. اما جنگ اوکراین این تعادل را بر هم زده است.

چشم انداز آینده

شواهد موجود حاکی از آن است که روسیه در پیشبرد سیاست خارجی خود با سرعت و به صورتی فزاینده به سمت اقدام‌های پر ریسک‌تر و پرهزینه‌تر می‌رود. بی شک این روند برای صلح جهانی پر مخاطره خواهد بود. سرنوشت جنگ اوکراین و اینکه چگونه پایان یابد می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در چشم انداز این روند ایفا کند.

برای سرنوشت جنگ اوکراین می‌توان سناریوهای متعددی تصور کرد. در یک نگاه کلی، چنانچه این جنگ به زیان روسیه تمام شود، روسیه ناچار خواهد شد در استراتژی سیاست خارجی خود و چگونگی اجرای آن بازنگری کند و دست کم با احتیاط بسیار بیشتری آن را پی‌گیری کند. از سوی دیگر، موفقیت پوتین تمایل و ظرفیت روسیه برای پذیرش هزینه و ریسک‌های بیشتر را بالا خواهد برد. این تحولات دارای پیامدهای مهمی برای نظم جهانی موجود خواهد بود که در نوشته بعدی به آنها خواهیم پرداخت.